

گفتار پنجم - اسلام و پاکدینی

درباره اسلام آنچه گفتنی می بود گفتیم ، و چون از سالها ما بکوشش هایی بنام پاکدینی پرداخته ایم در اینجا می خواهیم بهمبستگی را که میانه آن با اسلام است باز نماییم :

چنانکه گفتیم بنیاد همه دینها و خواستههای همه آنها یکیست ، و تنها راه است که بخواهش زمان و یا بشوندهای دیگر ، در هر دینی جدا باشد . از این رو پاکدینی با اسلام بنیادشان یکیست ، کوششهاییکه ما بنام پاکدینی می کنیم راستی آنست که بخواستههای اسلام پیشرفت می دهیم و خود بنیاد آنرا زنده می گردانیم . اسلام راهی پدید آورده بود . ولی آن راه برای خواستههایی می بوده و اکنون ما آن خواستهها را ، از راه بسیار بهتری پیش می بریم .

اینست می گوئیم : مسلمانان اگر براستی دیندار بودندی و براستی اسلام را شناختندی بایستی از این کوششهای ما بسیار خشنود باشند و با ما همدستی نمایند . اینکه ناخشنودند و بجای همدستی بکارشکنی می کوشند همین نشان بی دینی و اسلام ناشناسی ایشانست .

در اینجا نکته ارجدار دیگری هست ، و آن اینکه دینی چون از میان دین دیگری برمی خیزد باید دنباله آنرا گیرد . بدینسان که آن دین را بگهرش باز گرداند و استواری بنیاد آن را بمردمان باز نماید و آنگاه راه خود را آغازد و کاری که می خواهد بانجام رساند .

خود اسلام نزدیک باین کاری کرده : آن دین چون در میان عرب پدید آمد و در عربستان از دیر زمان گروهی بنام « حنفاء » خداشناس و خداپرست می بودند و « تحنّف » خود دینی در میان عرب شمرده می شد ، بنیادگزار اسلام در گامهای نخست بیاد آن می پرداخت و عرب را پیروی از آن می خواند ، و چون این کار را کرد ، اسلام را بروی آن بنیاد گذاشت .

درباره پاکدینی همان کرده شده . پاکدینی دنباله اسلامست و پایه هایش جز بنیاد آن دین نمیباشد . پاکدینی در زمان دیگری پدید آمده و از این باره با اسلام جداست ، ولی بنیادش همان خواستههای ششگانه است که اسلام و دیگر دینها را بوده است . جدایی میانه اسلام و پاکدینی بهمان اندازه است که جدایی میانه اسلام و « تحنّف » را بوده است .

اینها بمسلمانان گران می افتد و با آن مغزهای آکنده اینها را نمی شناسند . در پندار ایشان ما اسلام را برداشته ایم . در حالی که ما آنرا زنده گردانیده ایم و خواستههای آن را از یکره بهتری پیشرفت می دهیم .

آنچه این داستان را روشن می گرداند تاریخچه کوششهای ماست ، و من اینک آن را در اینجا بکوتاهی

مینویسم :

کوششهای ما از سال ۱۳۱۲ آغاز یافته . در آن سال که با نوشتن مهنامه پیمان بکار برخاستیم در ایران و دیگر کشورهای شرقی هیاهوی اروپاگری باوج خود رسیده ، بلکه بدیوانگی انجامیده بود .

اروپاگری چه می بود ؟... باشد که بسیار از خوانندگان بیاد نمی دارند و ما می باید بیادشان آوریم :

در کشورهای شرقی از مصر و سوریا و عراق و ایران و هند و دیگر جاهها جنبشهایی پدید آمده و مردمان در همه جا تکان خورده و چشم گشاده اروپاییان را می دیدند : با دانشهای بسیار ، با هنرهای شگفت ، با

آراستگیهای چشم خیره کن ، با افزارهای بیمانند ، با شکوه و نیروی فراوان ، و از دیدن آن خیره مانده چنین می پنداشتند که اروپاییان بیک جهان دیگری افتاده اند و زندگانی ایشان سراپا آسایش و خوشیست و کردار و رفتارشان سراپا نیکی و پاکی . از این رو بجنب و جوش افتاده میخواستند که هر چه زودتر خود را باروپاییان رسانند و از هرباره پیروی بایشان کنند . پیشرفت همین را می شمارند و شهرگیری « یا تمدن » جز همین را نمی دانستند . بزرگانشان آشکاره میگفتند : « باید از درون و بیرون اروپایی گردید » . کسی که باروپا می رفت و باز می گشت ستایشهای گزافه آمیز بسیار ارمان می آورد و همان یکسفر برایش سرمایه می بود که سالها بنزد و بخود بالد ، و در این نشست و آن نشست داستانها از اروپا گوید و گردن فرزند .

خردها از داوری افتاده و برای نیک و بد ، ترازویی جز بودن و نبودن در اروپا نمانده بود ، هر کسی میبایست برای گفته هایش دلیل از سخن فلان مسیو و بهمان مادام بیاورد وگرنه پذیرفته نمیشد .

این بود اروپاگری ، و یکی از نتیجه های بسیار زیانمند آن رواج بی دینی می بود . چنان که نوشته ایم از دیر باز در اروپا مادیگری رواج گرفته ریشه دین را برانداخته بود ، و این زمان در شرق هایشیوی آن - آری هایشیوی آن - لرزه بنیاد دین انداخته ، انبوهی از مردم بیدینی را مایه سرفرازی پنداشته از دین بیزاری می نمودند . چنین پنداشته می شد دانشهای اروپایی ریشه دینها را کنده و بیپایی همه آنها را روشن گردانیده . بسیاری آشکاره میگفتند : « در قرن بیستم هم کسی بزیر بار دین می رود؟! » . نام داروین و فلسفه اش بزبانها افتاده گروه انبوهی بی آنکه بدانند داروین چه گفته و چه ایرادی بدین گرفته ، بنام پیروی از فلسفه او بی دینی آشکار می ساختند . جمله های « زندگانی نبرد است » و « ناتوان خوراک تواناست » و « هر کسی باید در بند خوشیهای خود باشد » ، بزبانها افتاده و پیایی بگوشها می خورد .

در چنان هنگامی که چند هیاهوی بزرگی از اروپاگری و بی دینی و هوا داری از خیام و حافظ و دل بستگی شعر و ادبیات و مانند اینها ، در گرفته و دیوانگی ها بهم آمیخته بود ، ما کوشش آغاز کردیم و چون می بایست راه را گام بگام پیماییم ، در گام نخست باروپاگری پرداخته با آن بنبرد سختی برخاستیم ، و یکسال بیشتر گفتارهای پیایی نوشته این روشن گردانیدیم که اروپاییان خود راه زندگی را گم کرده اند و با گرفتاریهای سختی روبرو میباشند ، و این بسیار خامیست که شرقیان دنبال آنرا گیرند . پس از کشاکشی که با بسیاری از درس خواندگان در گرفت بیاوری خدا آن هیاهو را شکسته از میان بردیم .

این گام یکم می بود . در گام دوم پیشتیانی از دینها برخاسته این نشان دادیم که دانشها جهانیان را از دین بی نیاز نمیگرداند . نشان دادیم که در زمینه شناختن جهان و زندگانی و رسیدن باسایش و خرسندی یکرشته آمیغهای بسیار ارجداری هست که دینها آنها را دنبال کرده بمردمان یاد داده اند . نشان دادیم که آنچه مادیان درباره دینها پنداشته و آنها را ساخته و بیپا دانسته اند نتیجه ناآگاهی ایشانست و خود پندار بیپایی می باشد . در این زمینه نیز یکسال بیشتر گفتارها نوشتیم و در همین هنگام بود که از « خرد » (یا بهتر گویم : از نیرویی که داور راست و کج و شناسنده نیک و بد میباشد) بسخن پرداخته بمادیان و دیگران که از بودن چنان نیرویی در آدمی ناآگاهی می نمودند پاسخهای استواری نوشتیم ، و چون ما در گفته های خود ، پیش از همه داوری خرد را پیش می کشیم « و می بایست کشیم » در زمینه آن بگفتارهای ارجدار بسیاری پرداختیم .

سپس در گام سوم بدین اسلام که باز پسین از دینهای گذشته و خود دینیست که در ایران و در پیرامون های آن رواج می داشته پرداخته از یکسو درباره راستی و استواری آن گفتارها نوشته و از یکسو بنیاد آن دین را نشان داده ، یا بهتر گوئیم بگوهرش باز گردانیدیم .

گوهر اسلام چیست ؟... باور داشتن بخدا ، یگانه شناختن او ، دست اندر کارهای جهان شناختن کسی ، پابستگی بنیکی و پاکی ، کوشیدن در راه زندگانی ، دشمنی با گمراهان و بی دینان ، باور داشتن بجهان پاداش و کیفر و مانند اینها . اینهاست خواستههای اسلام . اینهاست پایه های آن دین .

اینها را باز نموده نشان دادیم که کیشهایی که از اسلام جدا گردیده جز کوره راههایی نمی باشند ، نشان دادیم که خود شاهراه از میان رفته و این کوره راههای گمراه کننده جای آنرا گرفته است . یکسال بیشتر نیز در این زمینه گفتارها می نوشتیم .

کسانی که امروز می گویند : « اسلام را باصلش باز گردانیم » و این را بهانه ای برای خود گرفته اند ، نمیدانند که ما آن کار را کرده بانجام رسانیده ایم . آنان چنانکه معنی دین را نمی دانند از معنی « باز گردانیدن دین بگوهرش » نیز آگاه نمی باشند .

چون این گام نیز برداشته شد ، این زمان می بایست بخش دیگر کار خود پردازیم . می بایست « پاکدینی » را بروی پایه های اسلام بنیاد گزاریم . می بایست همان خواستههای اسلام و دیگر دینها را ، از یک راهی بهتر و والاتری ، از یک راهی که شاینده زمانست ، روان گردانیم .

برای این کار می بایست از یکسو آمیغهای دینی ، بسیار بیشتر از آنچه در اسلام بوده نموده شود و دلیلهای بسیار استوارتر آورده گردد . اسلام در میان مردم عرب برخاسته و زبان ساده ای بکار برده و در بسیار جاها بدلیل نیاز ندیده . می بایست در این زمان که روزگار دانشهاست زبانی دیگر بکار برده شود و بهر گفته ای دلیلهایی همسنگ دانشها یاد گردد .

می بایست پیشرفت زمان بدیده گرفته شده گامهای بزرگ دیگری در راه نیکی جهان برداشته شود . پس از پیشرفت بسیار بزرگی که در دو صد سال گذشته در زمینه دانش و افزار سازی رخ داده ، دین را بایای بس گرانی در گردن می بود . و چنین می بایست که در برابر آن بنیاد گزاری های بسیار استواری پردازد .

اینها چیزهاییست که ما با کوتاهی و ناروشنی در اینجا می نویسیم و آن فرصت که با مثلها روشن گردانیم نمیداریم . کسانی اگر بخواهند معنی این گفته ها را نیک دانند و از چگونگی نیک آگاه گردند باید کتابهای ما را بخوانند .

از یکسو نیز می بایست بگمراهی های گوناگون فراوانی که در میان می بود پرداخته شود و با یکایک آنها نبرد رود . چنانکه گفته ایم اسلام چون برخاست گمراهی بزرگ عرب بت پرستی میبود . از این رو قرآن بنکوهشها از آن پرداخت و آن را برانداخت . ولی در این زمان چند رشته گمراهیهای بسیار بزرگتری - از شیعیگری ، باطنیگری ، خراباتیگری ، صوفیگری ، علی اللهیگری ، بهاییگری ، فلسفه یونان و مانند اینها - در میان می بود که هر یکی از آنها اگر از پرستش لات و هبل بزرگتر و زیانمندتر نباشد کمتر از آنها نیست .

بیشتر این گمراهیها خود را باسلام بسته گردانیده از قرآن دلیلهای می داشتند ، و ما می بایست بهمه اینها پرداخته درباره هر یکی گفتارها نویسیم و بیپایی هر یکی را جداگانه روشن گردانیم .

از آنسوی بزرگترین گمراهی این زمان مادیگریست و ما می بایست با این بسخت ترین نبرد پردازیم . مادیگری بزرگترین و ریشه دارترین گمراهیست که جهان بخود دیده . این گمراهی یک چیز عامیانه نبوده خود فلسفه شمرده می شود ، و همه دانشها « با رویه آشکار خود » پشتیبان آن میباشند و بنیادگزارانش همگی دانشمندان بزرگ جهان بوده اند .

از آنسو این گمراهی بهر رشته از رشته های اندیشه ریشه دوانیده و بهر بخشی از کارهای زندگی راه یافته است . مادیان دستگاه هستی را جز این جهان سترسای مادی نمی شمارند و بخدا و روان و جهان دیگر باوری نمیدارند ، آدمی را با جانوران بیکرشته کشیده نیکی پذیرش نمیدانند ، خرد را که داور راست و کج و نیک و بد است نمی پذیرند ، زندگانی را نبرد شناخته بهر کسی سزا میدانند که جز در بند سود خود نباشد و پروای کسی و چیزی را نکند ، ناتوانان را خوراک توانایان شمرده همه قانونها و آیینها را نابجا و بیهوده می پندارند . می توان گفت این یک گمراهیست که تو گویی برای ستیزش با دین پدید آورده شده و اینست از هر باره با آن روبرو می ایستد و دشمنی میکند و از هر گوشه ای بآن می رزمند و ببرانداختنش می کوشد .

ما می بایست باین هم پرداخته پاسخها دهیم و هر زمان از گوشه دیگری در آمده بسخنان دیگری برخیزیم .

کوتاه سخن : می بایست سالها در این راه بکوشیم تا دین را دوباره برپا گردانیم و این کوششیست که هنوز در آن می باشیم .

اینست تاریخچه کارهای ما . چنانکه گفتیم ما دنباله اسلام را گرفته ایم و همان خواستهای آنرا پیش می بریم . این جداییها که پدیدار است در رویه کار « یا بهتر گویم در راه دین » است . در بنیاد هیچ جدایی نیست و نبایستی باشد . دوباره می گویم : ما با اسلام همان رفتار را کرده ایم که اسلام با «حنفیت» (یا تحف) داشته است ، کسانی که از مسلمانان با ما دشمنی می نمایند آناند که از خود اسلام بیکبار دورند و در گمراهیهای خود چندان فرو رفته اند که از آمیغهای اسلامی بیکبار بی بهره می باشند ، و یا آنکه از این زمینه و این سخنان ناآگاهند و خواستی را که از دین در میانست نمی شناسند .

اینان نمی دانند که دین خود خواستی نیست بلکه برای رستگاری جهانیانست . اینست دینی که نتوانست مردمان را برستگاری رساند و از گمراهیها باز دارد از میان رفته بشمار است و دیگر آنرا ارجی نیست . از آنسوی راه دیگری که برای رستگاری باز می شود همان ارج را خواهد داشت و جای گله و دشمنی نخواهد بود . در روزهاییکه ما سخن از اسلام و آمیغهای آن میراندیم و گوهر آن دین را باز می نمودیم و دیده ها را بسوی آن می کشانیدیم پنداشته می شد که کوششهای ما جز در زمینه زنده گردانیدن اسلام نخست « با همان راهیکه میداشته » نخواهد بود . این گمانی بود که گذشته از بیگانگان ، خود یاران ما می داشتند . زیرا تا آن روز این داستان که « هر دینی یک بنیادی دارد و یک راهی » روشن نمی بود و از اینکه « زندگانی در پیشرفتست و دین باید پروای آن پیشرفت کند » آگاهی کمی در میان می بود . ما همیشه می نوشتیم : « دین نچیزیست که کهن و نو گردد . همان دین کهنست و باید راه را از سر گرفت » . ولی معنای این سخن در آن روز دانسته نمی بود تا امروز پس از سالها دانسته گردیده و کاری که میبایست شود بانجام رسیده است .

بسیار شگفتست که مسلمانان - یا بهتر گویم : شیعیان و صوفیان و علی اللهیان و شیخیان و کریمخانیان و آقاخانیان - بنام هواداری از اسلام با ما دشمنی می نمایند و از اینکه ما بکوششهای خود نام « پاکدینی » گزارده ایم و یا برخی چیزها را دیگر گردانیده ایم بهایهوی می پردازند . بسیار شگفتست که خود

آنان که بنیاد دین را بیکبار بهمزده و همه خواسته‌های دین را از میان برده اند در کار خود جای ایراد نمی بینند ، بما که بنیاد دین را زنده گردانیده و استوارترین پایه ها را برای آن گزارده ایم ایراد می گیرند . آری بسیار شگفتست که گروهی که باسلام بدترین دشمنی را کرده و چند رشته گمراهیهای بسیار پست را جانشین آن دین گردانیده اند خود را بآن دین می بندند و با ما از راه زباندرازی می آیند .

در اینجا سخن پایان می یابد و بار دیگر مینویسم : پاکدینی جانشین اسلام است ، دنباله آنست . در گوهر و بنیاد جدایی در میانه نمیباشد . جدایی در راه و برخی پایه گزاریهاست ، و این بایستی باشد . خواست خدا چنین میبوده ، آیین او این می باشد .



زَعْفَر جَنّی در پیشگاه امام
حسین در کربلا (روز عاشورا



شیر و بچه شیر در خدمت امیر المومنین



گرگ در خدمت امیرالمومنین

واژه های نوی که در نوشته های ما بکار می رود :

واژه	معنی	واژه	معنی
آفرش	آفرینش	دژ آگاه	وحشی
آهنگ	قصد	دژ رفتار	درشت رفتار
آهیخته	کشیده	رسد	حصه
آیفت	حاجت	رویه	صورت
آمیغ	حقیقت	رزم	حمله
آخشیج	ضد	رزمیدن	حمله کردن
آک	عیب	روزبه	عید
انگیزه	باعث ، محرک	سپهر	طبیعت
ارج	قدر	سررشته داری	حکومت
بالیدن	بزرگ شدن	سکالش	شور
بالش	بزرگی	سکالیدن	شور کردن
بر تافتن	تحمل کردن	سمرد	خیال ، وهم
بیوسیدن	انتظار داشتن	سهش	احساس ، حس
بر آغلانیدن	تحریک کردن	سهیدن	احساسش جنبیدن
بایا	وظیفه ، واجب	شدسیدن	دریافتن با یکی از حواس
پاسداشتن	احترام کردن	شوند	باعث
پروا	توجه	صده = سده	قرن
پتیاره	بلا	فرجاد	وجدان ، ضمیر
پیکره	عکس	فهلیدن	مشغول گردیدن
پرگ	اذن ، اجازه	کما بیش	تقریبا
پرگیدن	اذن دادن	گلکار	بناء
پلشت	ناپاکی	گزیر	تصمیم
پلشتیدن	ناپاک گردیدن	گزیریدن	تصمیم گرفتن
چخش	مجادله	مرز	سرحد
چخیدن	مجادله کردن	نیایش	التماس ، تضرع
چیستان	معما	هنایش	تأثیر
خوی	عادت	هناییدن	تأثیر کردن
خیم	خلق ، اخلاق	همانا	چنین پیداست
خستویدن	اقرار کردن	هوده	نتیجه
خودکامه	مستبد	یوغ	چوبیکه بگردن گاو گزارند
خود کامگی	استبداد		